

سخنان کیلویی روشنفکران وطنی

امیر سپهر

اسلام یک ایدئولوژی کاملاً سیاسی است نه یک باور مذهبی و آیین خدابپرستی. ملایی که تفنگ به دست امامت نمازه سراسر فحش و تهدید و تهمت جمعه ها را انجام می دهد، یک چاقوکش باجخور و سردرسته ی مشتی اوباش است نه یک فرد روحانی ...



اگر ولتر امروز زنده بود و شهروندی ایران را داشت، می گفت ما باید آنچنان بر دهان این اوباش آدمکش اشغالگر میهنمان بکوبیم که خفه خون بگیرند و به همان لجنزار هایی بازگردند که از آنجا ها بیرون آمده اند ...

ما ملتی هستیم با روحیه ای کاملاً شاعرانه و سورئالیستی. به گونه ای که همیشه از ظن شاعرانه ی خود یار هر چیزی می شویم. به ویژه گروه چیزفهم و مثلاً روشنفکران ما. یعنی این ایرانی ذاتاً رویاپرداز، زمانی که فیلسوف و نویسنده و حتا ریاضی دان و شیمیست هم که می شود، باز روحیه ی شاعرانه اش بر اندیشه های عقلی و علمی او سایه افکن است، از این روی هم وی در برخورد با هر پدیده ای ولو صدر صد منطقی و عقلی هم، بجای شناخت علمی خود پدیده و رسیدن به حقیقت آن، برداشت شاعرانه خود را جایگزین حقیقت آن پدیده می سازد. به سبب وجود همین روحیه هم هست که برداشت ما از هر امری، برداشتی کاملاً گزینشی و دلبخواه خودمان است.

برای نمونه بیشترین مردم ما وقتی کتابی را می خوانند، تنها جملات و فصل های مثبت و شاعرانه و رویایی که در آن کتاب وجود دارد را به خاطر می سپارند، آنهم حتا آن جملات کوتاه را هم به شکل نصف و نیمه و ناقص و سر و دم بریده. بی توجه به اینکه نویسنده و یا اندیشمند صاحب کتاب، آن جملات مثبت را در چه زمانی آورده است؟ برای چه آورده؟ در چه شرایطی آورده؟ و بر آورد شدن آن فصل های آرزویی را، مشروط به آماده بودن چه اسبابی ساخته است؟!

مثلاً چون در میان ما گفته شده که ولتر در جایی نوشته «من حاضرم جانم را فدا کنم که شما حرف خودتان را بزنید»، بسیاری کم آگاه، بدون توجه به تاریخ و جغرافیای این سخن، و اینکه اصلاً ولتر آنرا برای که و در چه موردی آورده، این جمله ی دم بریده را بی هیچ توضیح و استثنایی، به عنوان یک اصل بی چون و چرای دموکراتیک پذیرا گشته اند، (البته خود در عمل بدان پایبند نیستند و تنها شعار می دهند). یعنی برداشت سفیهانه ای که پاره ای از این سخن دارند این است که، گویا ما باید جانمان را هم فدا کنیم تا عناصر پست و بی شرف و متجاوز و دزدی چون خامنه ای و رفسنجانی و احمدی نژاد و سعید مرتضوی ها ... حرفشان را بزنند.

در حالی که چنین سخنی تنها در مورد عده ای انسان باشرف و دموکرات و یا یک نظام سیاسی دموکراتیک معتبر است. در میان مردمان متمدن و با وجدان و آگاه پایبند به اصل آزادی، یا نظمی مردمسالار که تمامی طرفین هم به قواعد بازی دموکراسی پایبند باشند. نه در مورد مردمی هستی به یغما رفته و اسیری چون ما در برابر عده ای اوباش چاقوکش و آدمکش - مسئول خون یک میلیون انسان - که حتا حق نفس کشیدن هم برای ما قائل نیستند. ناکسانی که حتا برای کشتن ما گریختگان هم تروریست و سربر به سراغمان می فرستند.

اگر ولتر امروز زنده بود و شهروندی ایران را داشت، نگارنده کوچکترین تردیدی ندارم که می گفت ما باید امروز آنچنان بر دهان این اوباش آدمکش اشغالگر میهنمان بکوبیم که خفه خون بگیرند و به همان لجنزار هایی بازگردند که از آنجا ها بیرون آمده اند، نه اینکه جان گرامی و اسیر خود را هم فدا سازیم تا این عناصر پست و ضد تمدن و بی اخلاق، بتوانند افکار پلید و ضد بشری خود را بیش از این هم در ایران و جهان گسترش دهند.

یا اینکه پاره ای که خود را ناسلامتی روشنفکر هم می پندارند، بی توجه به موقعیت تاریخی و روزگار تیره و تاریک ما، این سخن یاقوه و بدتر از زهر کشنده را در دهان مردم ما انداخته اند که: «بیچاره آن ملت که باید به دنبال قهرمان باشد». در حالی که جای انداختن چنین باوری در میان مردم ما - آنهم در موقعیت کنونی - در حکم بزرگترین خدمت به این نظام ضد ایرانی و آدمکش است و تبلیغ بی غیرتی، نه سخنی خردمندانه و مثلاً روشنفکرانه. روشنفکر ایرانی اگر روشنفکر باشد، شعار امروز او باید «خاک بر سر آن ملت که قهرمان ندارد» باشد، نه وارون آن.

این پیش زمینه از این روی آوردن که بنویسم حال که پس از چهارده سده تحمل بدبختی و بیچارگی از دست طایفه ای از انگل ها و طفیلی ها، مشقت اسلام و متولیان آن برای مردم ما باز شده - آنهم با دادن بزرگترین هزینه ی تاریخی - باز هم عده ای فکل کراواتی پست تر از خود ملاها، به هزار مکر و حيله گری در صدد توجیه اینهمه ظلم و بیداد و جنایت و ادامه گسترش این جهل و خرافه ی هزار و چهارصد ساله هستند. تنها دلیلی هم که برای این توجیه خود می آورند، یکی از همان جملات غلط انداز سر و دم بریده ی مثلاً روشنفکرانه است.

این جمله که گویا (قدرت انسان را فاسد می کند). سخنی ناسنجیده که نگارنده که همسان آنرا با آن مفهومی که ما از آن برداشت می کنیم را در چند زبان بیگانه که می دانم، هیچ سراغ ندارم. این گفته درست نیست، زیرا انسانی که به هنگام برخورداری از قدرت فساد می کند، نشان می دهد که از ابتدا نیز فاسد بوده. وی اگر آن فساد را بروز ندهد، تنها به علت نداشتن قدرت بوده، نه اینکه قدرت او را به فساد کشیده باشد. چنین هستند اندیشه های اجتماعی و ایدئولوژی ها.

اگر یک ایدئولوژی در پراکتیک اجتماعی، بارها و در ده - بیست جامعه هم بد و ضد بشری از آب در آمد، دلیل آن بد بودن خود ایدئولوژی و عدم تطابق آن با واقعیت های موجود جهان و نیاز های بشری است، نه در بد اجرا شدن آن. هر گونه پدافند از یک اندیشه ی امتحان پس داده و رفوزه شده در عرصه ی عمل، اگر برای فریب مردم نباشد، در صادقانه ترین شکل هم، تنها توجیه پوچ آوردن و خودفریبی است. باز آزمایی آزموده ها، کار نابخردان است و از روشن ترین نشانه های ناآگاهی و نبود استعداد رشد.

بر روی کاغذ و در شکل تئوریک، البته بسیاری از ایده های سیاسی و اجتماعی و شخصی دلفریب و اغواگر می نمایند. لیکن ماهیت و چهره ی راستین هر اندیشه ای همانی است که در حالت برخورداری از قدرت نشان می دهد. همانگونه که در پیش هم اشاره کردم، انسانها هم چهره ی راستین خویش را آنزمانی آشکار می سازند که قدرت و امکانات دارند، نه در حالت ناتوانی. و این حداقل چیزی است که یک انسان با شش کلاس سواد هم باید بداند، چه رسد به کسی که خود را روشنفکر هم می خواند.

گذشته از سه دهه تجربه ی خونبار عملی که دلالت بر اهریمنی بودن ایدئولوژی اسلام می کند، حتماً برای مردم عادی هم به حکم تجربه ارزش و یا بی ارزش بودن هر پنداری آن زمان هویدا می گردد که صورت اجرا و حقیقت بخود می گیرد. مانند همان کمونیسم که در اتحاد شوروی و در کشورهای تحت سلطه ی آن رخ نمود و امروز در کوبا و کره ی شمالی وجود دارد، و اسلامی که طالبان افغان و آخوند های ایران آنرا به اجرا در آوردند.

(باید توجه داشت که اسلام از بن و ریشه یک ایدئولوژی سیاسی است نه یک باور مذهبی و آیین خداپرستی. فقط هم برای جنگ و کشتار و کشور گشایی آمده. به همین سبب هست که هم تمام اسلاميون راستین و ناب، و جز چند استثنایی هم، همه ی شیخ و ملاها هم به دنبال زد و بند و معامله و تشکیل لشکر و سپاه و به دست آوردن قدرت سیاسی هستند، نه در پی خدمت به خلق خدا و عبادت و گسترش معنویت و روحیه ی خواهری و برادری در میان مردمان. ملایی که تفنگ به دست امامت نمازه سراسر فحش و تهدید و تهمت جمعه ها را انجام می دهد، یک چاقوکش باجخور و سردسته ی مشتکی اوباش است نه یک فرد روحانی).

بنا بر این پس از سپری شدن نزدیک به سه دهه از حکومت سراسر ظلم و بیداد و دزدی و جنایت شریعتمداران بر میهن ما، که بر اهریمنی بودن آیین اسلام دلالت دارد و بر ضد بشر بودن شیخ و ملا، اینک بی هیچ لکننت و

تعارفی باید گفت که از اسلام ضد بشر تر و ملا جماعت کثیف تر و بی پرنسیپ تر و ضد ایرانی تر و انگل تر در جامعه ما قشری وجود ندارد. هیچ استثنایی هم وجود ندارد.

از اینرو حال این نیز باید بسیار روشن گفته شود که کسانی که همچنان از این قشر طفیلی و ضد ایرانی پدافند می کنند هم دیگر از کثیف تر و انگل ترین و ضد ایرانی ترین انیرانیان هستند. حال این ملا پرستان که اکثرآ هم خود کراواتی و میخواره هم هستند، هر توجیهی هم که بیاورند، هر اندازه هم که مردم ایشان را آگاه و مترقی بدانند و حتا به هر میزان هم که محبوب مردم ما باشند .

امروز دیگر ملا و مدافع ملا، هر دو ضد ایرانی و هر دو هم دشمن شرف و آبروی ما هستند. هیچ توجیهی هم در این مورد پذیرفتنی نیست. نگارنده حتا هر گونه کوتاه آمدن بنام مثلاً رعایت اصول دموکراسی در این مورد را هم خیانت به راستی و شرافت انسانی و ایرانیّت به حساب می آورم. زیرا که اینک آگاهی و باور به این امر برای ما آن اندازه کلیدی است، که اساساً ماندگاری خود و میهنمان در گرو آن است.

ما هم اکنون به بزنگاهی از تاریخ خود رسیده ایم که دیگر باید تکلیف خود را با اسلام و به ویژه ملا جماعت در میهنمان یک سره روشن سازیم. چون پس از قادسیه دوم، ادامه ی آن وضع پیش از سال پنجاه و هفت دیگر ناشدنی است. هر گونه کوتاه آمدنی در این مورد هم، بی هیچ تردیدی امکان دادن به وقوع یک قادسیه ی دیگر در ایران است و خیانت به نسل های آتی.

با چنین باور ژرفی هم هست که بسیار روشن می نویسم که، حال اگر حتا بیست میلیون تن از هم میهنان من هم که یک ملا یا ملا پرست را دوست داشته باشند، من یک نفر ایرانی همگی آن بیست میلیون ایرانی را انسانهایی تربیت نایافته و پست و نابخرد می دانم، ولو اینکه این راست نویسی، نفرت و دشمنی آن بیست میلیون ایرانی را هم برایم در پی داشته باشد.

زیرا اگر تا سال پنجاه و هفت می شد که پذیرفت ، اسلام یک دین است و دستکم بخشی از کسانی که لباس روحانیّت بر تن دارند بر راستی نیّت بدی ندارند، اینک اما پس از سی سال جنایت تحت لوای اسلام و آخوندیسم و پاسداری از احکام شریعت، دیگر چنین چیزی از هیچ ملایی پذیرفتنی نیست . چنانکه پدافند از این قشر هم دیگر از کسی پذیرفتنی نیست.

به بیانی روشن تر، این پذیرفتنی است که تا پیش از آن بلوا، بر راستی کسانی به نیّت خدمت به خدا و خلق او به کسوت ملایی در می آمدند، کسانی هم ایشان را از روی همان نیّت خیر به مردان خدا بودن پذیرا می گشتند. لیکن حال پس از مشاهده ی سی سال ظلم و بیداد و خیانت و جنایت از ملا جماعت، آنکس که همچنان این ردای نفرت انگیز را بر تن کند، بی تردید یا جنایتکاری پست فطرت است و یا یک نادان تمام عیار. به تبع آن هم، هر فردی هم که همچنان یک ملا را مرد خدا بخواند، درست همین حالت را دارد. یعنی او نیز چون یک ملا بی هیچ شک و تردیدی یا خائن است و یا یک شیاد پست و بی وجدان.

اساساً اکنون این کمترین انتظار از هر ایرانی است که دیگر اسلام و ملا و نقش ویرانگر او را در میهن خود شناخته باشد. حال اگر کسانی همچنان هم به این درک حداقلی نرسیده و قادر به دیدن حقیقتی به این روشنی نیستند، ایشان را دیگر نباید جزو انسانها به حساب آورد. این ایرانیان در بهترین حالت هم با پوزش فراوان، جزو آن دسته از جاندارانی هستند که سطح شعورشان بالا تر از استر و اسب و قاطر و دراز گوش نیست، وجودشان هم به اندازه ی این چهارپایان برای جامعه سودمند نیست.

همانگونه که نمی شود تصور کرد که حتا در تربیت پذیری هم مستعد تر از این حیوانات اهلی و نجیب باشند. زیرا موجودی که سی سال شبانه روز اینهمه ننگ و نکبت را ببیند و باز هم منشأ آنرا نشناسد، هر چه که باشد اما انسان نتواند بود. همین